

<p>نام چنان بر دگر و خون جگر من مست غوطه در تیره دریای شام</p>	<p>دل کویدم که این خم غمت این کجاست اگر نیم که شعده کدام و زبانت</p>
<p>عفی تحایت ارستم یارب شرعی زایل در و بدر این فنا</p>	<p>صد شتر ابرام مست در ساغر کز انما در مزاج من بخار و دوزخ و افسون سایه شیرین زخم تیشه و گلگون گشت سو زرم از غیرت که آیین تو کرد و پیش ازین سید داغ بر دل داشتم اکنون</p>
<p>نثار خموریم بستی مجنون گشت از فزون غایت بر میفرود زم روی رود بر سر زبا دگر جام محبت سچود سر جفا بی که تو آید میکت که درون داغ بر رسم بسکه سوخته نشان دل</p>	<p>که مزاج آب آتش را یکی داند چه آنکه کوید اشک غریب با در مجنون گشت</p>
<p>من میل آن کل که کلا بشم نه خست خونم بگلوریز که سپار محبت از صید بخون کشته پیر میز که صیاد دیوانه عشقیم که این شاه سرست</p>	<p>مرغابی آن بحر که آبش سمه خست آشوب نشان تب و تابش سمه خست آرایش فراق در کابش سمه خست حسنش مهر است و نقاشش سمه خست</p>

Illuminated leaf from an Eighteenth Century Persian manuscript of poems, showing the marvelous skill of the calligraphers of that period.

کوثر لب خشک جو تشنه فرستند آتش چه دگر چشمه کدامت میرسد	در بادیه عشق که آتش همه سوخت صحرا ای محبت که سر آتش همه سوخت
	عرفی غم دل باز نرسی که دل مست است که در جام شرابش همه سوخت
حشش نیازمند تماشا ز نازیت آرایش و جود قبول حوادث است چنان سخی بکسل اگر کار مشکل است دایم دلم ز نعمت نیافت فریب است لفظیت خوشدلی که مخفیست بی مغز و ربه که شکنجه نان امتیاز	اما ز ذوق جلوه خود بی نیازیت ز انس و کز رمل که فرستند بارت ره روا که مول شود ره در نازیت این نوم راز آتش و فرخ کد است اندوه معنی که بلفظش نیازیت والا کسر و طیفه خور امتیازیت
	عرفی تمیز نیک و بد از خود فریفت سر جاعه عونی نبوده است از نیت
نارند جهان از تو بار آیش آفت نا دیده فکاش شیوه آفت کرای تو باید همه آفت شد اگر امتیازیت	ای آفت آسایش و آسایش آفت یک لحظه نیا سوده ز فرمایش آفت راضی نشو و عشق با آیش آفت



ORIENTALIA
32 WEST 58TH ST. NEW YORK CITY